



جهانی که شبیانه است

بیر از یاد!

بیر از یاد!

بِهَل تنها بینیم اخترانی را

که زیر آسمانِ صافِ شبِ پرتو می افشانند

و ماهی را که می تابد فرازِ باغ‌ها پر نور، نانی و مطالعات فرهنگی

من و تو دیده‌ایم

چگونه هر چه رخشان‌تر شود هنگام تاریکی

چگونه نور می آید پدید آنجا:

سپید سایه‌ای در پرتو ظلمت.

بِهَل اینک، بهل تا گام بگذاریم

به دنیایی که دنیای شبانه است.



Rainer Maria Rilke

طلوع یا غروب

باید تو را طلوع بنامم و یا غروب؟
گاهی هراس ناکام از آیینِ بامداد
وز سرخیِ گلی که شکوفد بر آسمان
وز نعمه‌ی نیشی که سحر می‌زند مدام
گاهی هراس ناکام از این روزهای طولانی
از روز بی‌ترانه.

شب‌ها ولی از آن من‌اند.

شب‌های مخملی،

شب‌ها که روشن‌اند ز نور نگاه من.

جنگل میان بازوی من خواب می‌رود،

و این منم: نوای فراز درختها،

همگون تاری و یلون‌ها

همگونی ای که تیرگی من بیافرید.